

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بنا هم نبود بخوانیم لکن دیگه مرحوم شیخ در این جا، دیگه امروز و فردا اکتفا می کنیم به همین بحثی را که مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه در ذیل این روایت مطرح فرمودند و دیگه بقیه کلمات اعلام و علما باشد که آقایان مراجعه بکنند.

ایشان اولاً روایت صحیح را به قول خودشان آوردند، روی الشیخ فی الصحیح عن ابی ولاد، عرض کردم مرحوم شیخ این را از کلینی گرفته، نمی دانم چرا آقایان اسم کلینی را اینجا نیاوردند، فقط مرحوم شیخ آورده. حالا نکته ای را هم بعد عرض می کنم.

بعد مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه می فرماید: و محل الاستشهاد فی فقرتان الاولى قوله نعم قيمة بغل يوم خالفته إلى ما بعد ایشان فرمودند این يوم خالفته را به معنای قيمة يوم الغصب گرفتند چون يوم خالفته یعنی از روزی که ایشان مخالفت کرد ایشان غصب کرده، يوم الغصب گرفتند، حالا من چون یک مقدار می خوانم:

فإن الظاهر، بعد ایشان استظهار کردند أن اليوم قيد للقيمة

خب بحث کردند که قیمت یک معنایی نیست که ظرف به آن متعلق بشود، حالا یعنی ما یتقوم به.

باز در این جا هم دو تا احتمال دادند، البته من تند تند به احترام شیخ می خواهم بخوانم و گاهی هم ممکن است که در شرح عبارت نکته ای را عرض بکنم برای فهم عبارت و إلا مطلبی است که اساساً باطل است.

أن اليوم قيد للقيمة إما بإضافة القيمة المضافة إلى البغل إليه - ثانياً

آن وقت به نحو تتابع، اصطلاحاً در کتب ادب به این تتابع اضافات می گویند، اضافه، قيمة يوم خالفته، قیمت به بغل اضافه شده و بغل هم به يوم اضافه شده است.

اصلا خیلی عجیب است، عربی این عبارت خیلی عجیب است. بعضی از آقایان اعلام که در این جا اصلا نوشتند یک شعری هست و لیس قرب قبر حرب قبروا، نوشتند از قبیل آن، حالا آن شعر مال جن است، آن شعر هم خودش خرابی دارد، چون آن شعر این جوری است و قبر حرب بمکان قفری و لیس قرب قبر حمر قبروا، که گفتند قافیه این هم خراب است لذا در آن جا گفتند در یک نسخه دیگه هست که لیس قرب قبر حرب قبری،

یک اوضاعی درست کردند، تعجب است که بعضی از اعلام، بعد هم گفتند آن با قافیه جور در نمی آید و با اعراب جور در نمی آید. گفتند این جنی بوده و قواعد اعراب بلد نبوده. اینها به شوخی شبهه است، غرض چون بعضی از اعلام این جا این شعر را آوردند و گفتند از این قبیل است، نمی خواهد حالا بگویند از این قبیل، کتاب فقه زید بنی عمرو مثلا، خب این همه اش تتابع اضافات است، تتابع اضافات مشکل ندارد، نمی خواهد شعر جنی را بیاورند، تتابع اضافات متعارف ماست، کتاب فقه زید بنی عمرو، البته زید خودش معرفه است، یک اصطلاحی در کتب ادب دارند که معارف اگر زیاد شدند نکره می شوند، الاعلام إذا كثرت یعنی کثیر بشوند نکره، این اصطلاحشان است، خود علم با این که جزء معارف است پنج تا نفر است بچه هایشان را حسن گذاشتند، آن وقت می شود نکره. حسن با این که معرفه است و علم است، چرا؟ چون وقتی فراوان شد بر می گردد دو مرتبه نکره می شود.

علی ای حال این اضافه کردن مشکلی ندارد. بعد ایشان این احتمال را داده است. عرض کردم احتمالات یک مقداری هم باید معقول باشد، عبارت خیلی واضح است هر انسان عربی این عبارت را نگاه بکند کاملا راحت می فهمد نعم قیمة بغل یوم خالفته، و خیلی واضح است، قیمة بغل یوم خالفته، به ذهن مگر انسان با رمل و اسطرلاب این مطلب را پیدا بکند و إلا به ذهن انسان نمی آید. حالا چون شیخ نوشتند من به احترام شیخ می خوانم

یعنی قیمة یوم المخالفة للبلغل

این کلمه را فقط شیخ چون گفتم بعضی نکات دقیق دارد، ایشان چون بعضی ها احتمال دادند ایشان می خواهد بگوید این جا بغل اگر اضافه شده در حکم معرفه است، این یک نکته لطیف است، این نکته اش لطیف است.

یعنی همان بغلی که با آن رفته، چون بعضی ها گفتند بغل نکره است، مراد مطلق بغل است، دقت کردید؟ این نکته شیخ چون بعضی وقت ها بزرگان یک نکات ظریفی در عباراتشان هست، این نکته ظریف است، چرا؟ چون بعضی ها خواندند قیمة بغل، بغل را به نحو نکره خواندند، عرض کردم می خواهم بخوانم نکته هایش را بگویم ولو مطلبش را قبول نداریم. این قیمة بغل را بعضی ها این جور فهمیدند یعنی ایشان ابتدائاً باید بغل بدهد یعنی مثل است، چون الان مثلش پیدا نمی شود قیمة را و إلا اساساً در قیمی هم اصل مثل است، در خود قیمی، این البغل نیست، بغل به نحو نکره است. آن وقت اگر اضافه شد می شود البغل، قیمة بغل یوم یعنی به نحو، فلذا ایشان فرموده:

فیکون إسقاط حرف التعریف من البغل للإضافة

یعنی بغل اضافه به یوم شده.

لا لأن ذا القیمة بغل غیر معین

نکته اش خوب است اما حرف ایشان قابل تطبیق نیست.

حتى توهم الروایة مذهب من جعل القیمی مضمونا بالمثل

یعنی قیمة بغل یعنی یک بغل کلی، اما اگر بغل در این جا مراد همین قاطری باشد که ایشان سوارش شده و تا آنجا رفته و برگشته، آن بغل معین است. ممکن است بغل به طور کلی مثلاً قیمتش قاطر مثلاً ده هزار تومان باشد اما این قاطر یک خصوصیت دارد که مثلاً سریع و اینها دوازده هزار تومان باشد یا مثلاً ضعیف است هشت هزار تومان باشد، شیخ می خواهد این معنا را بگوید که بعضی ها گفتند نه قیمة بغل چرا امام فرمود قیمة بغل؟ برای این که مراد این است که اساساً چون آن بغل تلف شده بغل باید بغل به جایش باشد، مثلش. آن وقت مثلش را قیمة مثل را حساب می کنیم نه قیمة آن بغل را با خصوصیاتش، آن وقت برای این که این مطلب را شیخ بگوید از بین برود بغل را اضافه بکنیم. ببینید خیلی پیچیده است.

اولاً در این جا در بعضی از، حالا یادم رفته چون من خیلی توجه نکردم. یکی از این شروح نوشته در بعضی از نسخ صحیحه یا مصححه کتاب تهذیب قیمة البغل، الف لام دارد، البغل در این جا الف لام دارد. مرحوم شیخ این را ننوشت و اگر الف لام داشته باشد این شبهه حل

می شود، لکن من فکر نمی کنم اصلا چنین چیزی مطرح باشد. نمی دانم حالا آقایان دقت نکردند. ببینید این قیمة بغل اواخر روایت است، سه چهار سطر بعدش دارد که فمن يعرف، گفت قیمة صحیح و معیب، من يعرف ذلک، بعد ایشان می گوید بعد می گوید فإن ردّ الیمین علیک فحلفته علی القیمة لزمک ذلک أو یأتی صاحب البغل، این جا با الف و لام است، بشهود یشهدون أن قیمة البغل، این جا هم با الف و لام است. دیگه این مطالبی را که شیخ فرمودند بغل است و اضافه به یوم بکنیم تا یان شبهه برداشته بشود احتیاج به این حرف ها ندارد. از جو روایت واضح است. من متاسفانه چون روایت را علمای ما در یک قسمتش کانما فقط همان جا وجود دارد، این دیگه قبل و بعدی ندارد، هیچ نکته فنی ندارد. این دو جا بعدش الف و لام دارد، البغل الف و لام دارد که معلوم است بغل معین است، علی ای حال این مطلب را چون فقط داشت من نکته اش را عرض کردم. البته ایشان فرمودند.

و إما بجعل اليوم قيدا للاختصاص الحاصل من إضافة القیمة إلى البغل

شاید مراد ایشان این باشد، چون آقای خوئی هم یک اشاره ای دارند، حالا من این توضیح را بدهم، مثلاً می گوئیم به قول ایشان مثال بزمن، ماء رمان زید، این احتمال دارد که این اضافه رمان زید اضافه اش گاهی به خاطر رمان باشد یعنی زید دارای یک اناری است آب آن انار، رمان مال زید است، انار مال زید است، یا آب انار زید، انار مال زید است و آب آن انار. و ممکن است اصلاً زید انار نداشته باشد، آب انار دارد، ماء رمان، این مضاف و مضاف الیه به زید اضافه شده است. آقای خوئی این مثال را می زنند. ممکن است بگوئیم آب انار زید یعنی زید انار دارد و آب آن انار، ممکن است بگوئیم زید اصلاً انار ندارد، آب انار دارد، لکن می شود گفت آب انار زید. در این جا مجموع مضاف و مضاف الیه را به زید اضافه کردیم، این مثال را آقای خوئی زدند، حرف بدی نیست، البته من توضیح دادم توضیح من بیشتر از توضیح آقای خوئی بود. این درست است. این که مرحوم شیخ می گوید این طور می گوید و إما بجعل اليوم قيدا للاختصاص الحاصل من إضافة القیمة إلى البغل، شاید مراد ایشان این معنای دوم قیمة بغل باشد، حالا می خواهد، البته این جا قیمة بغل بعید است این طور باشد، این باید مرادش قیمة بغلی است که مال همان شخص است، بعید است. حالا به هر حال احتمالاً شیخ این جور، این دو احتمال که مرحوم شیخ دادند، یکی به نحو تتابع اضافات که فوق العاده بعید است. اصلاً ابتدائاً به ذهن ما نمی آید، حتی من وقتی

در عبارات علما خواندم، علمای دیگه هم این را نوشتند، خیلی بعد از شیخ این را نوشتند. اصلا ما تعجب میکنیم چرا به ذهن این ها این معنا آمده، تعجب ما این است که چطور، آخه این مرحوم شیخ بهائی قدس الله نفسه روایت دارد که در حد وجه ما بین انگشت ابهام و سبابه و وسطی به اصطلاح، بین این دو تا، در غسل است. حالا معروف است مابین این دو تا را از بالا، مرحوم شیخ بهائی گفته این دو تا را بگذاریم و روی صورت دائره بکشیم، من تعجب می کنم اصلا چطور این معنا به ذهن ایشان خطور کرده است که این دو تا انگشت را باز بکنیم و روی صورت دائره بکشیم، این مقدار. ظاهرا ذهن حسابگر داشته و ریاضیات بلد بوده. خود بنده واقعا عرض می کنم تعجب می کنم اصلا چرا به ذهن ایشان خطور کرده، این معنا قابلیت خطور ندارد. این تتابع اضافات در این جا چطور به ذهن آقایان خطور کرده من در این متحیرم. علی ای حال این دو تا معنا که مرحوم شیخ فرمود. دیگه نمی خواهم بخوانم، هر دو معنا واضح هم هست. و اما ما احتمله جماعة

این ما احتمله جماعة را مرحوم صاحب جواهر نقل می کند به عنوان بعض، و قد ذهب بعض و خود ایشان تقویت می کند، این در این کتاب در حاشیه اش ارجاعی به کتاب جواهر داده از صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۲، نه تاکیدات بیشتر جواهر بعد از ۱۰۲ است. چند صفحه صحبت کرده. باز این را هی تکرار می کند، اگر آقایان خواستند به جواهر مراجعه بکنند فقط به این مقداری که ایشان در این جا نوشته نگاه نکنند. ادامه بدهند و انصافا هم مفصل نوشته و آن حاصلش این است که تعلق الظرف بقوله ع نعم، چون دارد یلزمی، رأیت لو عطب البغل أو نفقة أليس كان يلزمی، قال نعم قيمة بغل يوم خالفته، ایشان گفته که نعم یعنی نعم یلزمک، پس نعم به مثل یلزمک بوده، القائم مقام قوله ع یلزمک یعنی یلزمک يوم المخالفة

که يوم المخالفة متعلق به یلزمک باشد، یلزمک يوم المخالفة قيمة بغل. ایشان از جواهر نقل می کند و عرض کردم مرحوم شیخ همین طور که من عرض کردم نظرش به کل عبارت جواهر است چون دارد که مثلا حالا بعد می گوید و قد اطنب بعض، این اطنب اشاره به این است، و قد اطنب، سه چهار سطر بعد از اینجا که الان هستیم. و قد اطنب بعض فی جعل الفقرة ظاهرة فی تعلق الظرف بلزوم القيمة علیه، مراد ایشان از این بعض مرحوم صاحب جواهر است. عرض کردیم در موارد متعددی ایشان تعبیر می کند، در همین مکاسب محرمه

هم خواندیم. از استادش به عنوان صاحب جواهر به عنوان بعض، خوب نیست، ما به مرحوم شیخ خیلی اعتقاد دارم، خودم شخصا به مرحوم شیخ انصاری در حق استاد چنین تعبیری مناسب نیست.

یکی از حضار: استاد بودن صاحب جواهر محرز است؟

آیت الله مددی: قطعی است. حالا تبرکا را شما می فرمایید.

یکی از حضار: در سه تا نسخه قیمة البغل يوم خالفته

آیت الله مددی: بله من در بعضی از کتب از تهذیب دیدم، از کافی ندیدم. در بعضی از این شروح که آمده قیمة البغل آمده. اگر آن باشد دیگه این احتمالاتی که ایشان داده مطرح نیست.

قیمة بغل فبعید جدا بل غیر ممکن

ایشان مرحوم شیخ فرموده بعید است جدا

لأن السائل إنما سأل عما يلزمه بعد التلف بسبب المخالفة بعد العلم بكون زمان المخالفة زمان حدوث الضمان

یعنی می خواهد بپرسد که چه چیزی به آن

کما يدل عليه أ رأيت لو عطب البغل

دیروز عرض کردم عطب را به کسر طاء بخوانید به معنای هلك

أو نفق، به فتح نون، یک جور بیشتر نیامده است. به معنای مات.

أو نفق أ ليس كان يلزمني فقولته نعم يعني يلزمك بعد التلف بسبب المخالفة قیمة بغل يوم خالفته

حالا باز هم قیمة بغل آورده که يوم خالفته را به قیمت زده است. مرحوم شیخ این جور معنا می گوید:

و قد أطنب بعض في جعل الفقرة ظاهرة في تعلق الظرف بلزوم القیمة عليه و لم يأت بشيء يساعده التركيب اللغوي و لا التفاهم العرفي.

تصادفا حق با همان مرحوم صاحب جواهر است، مرحوم شیخ در این جا کم لطفی فرمودند به نظرم با همه بزرگواری ایشان.

البته عرض کردم خوب دقت بکنید این مطلبی را که در جواهر آورده درست است. این مطلبی را که مرحوم شیخ آورده که این معلوم می شود. شیخ این طور می گوید لأن السائل بعد العلم بكون ضمان المخالفة ضمان حدوث الضمان. معلوم نیست این باشد. این بعد العلم روشن نیست. این مطلبی که مرحوم شیخ دارد. اصلاً ببینید نکته این نبوده. این می گوید من اول با ابوحنیفه صحبت کردم، از ابوحنیفه راجع به منافع مستوفاء سوال کردیم، گفت منافع مستوفاء را ضامن نیستی، چرا؟ چون ضامن عینی، اگر ضامن عین بودی دیگر ضامن منافع مستوفاء نیستی. اصلاً بحث سر این است. خوب دقت بکنید در حقیقت در این جا سوال ابوولاد خدمت امام این است که می خواهد آن شبهه ابوحنیفه را حل بکند، می گوید شما می گوید منافع را من ضامنم، أليس كان يلزمني، این نیست؟ یعنی لیس کان يلزمني اگر يلزمني دیگر منافع مستوفاء چرا؟ اصلاً نکته این نیست که مرحوم شیخ گفته بعد العلم، این نکته فنی این است، امام می گوید بله آن هست و هر دو هست، ضمانت هر دو است. هم منافع مستوفاء را ضامن و هم خود عین را ضامن به خلاف حرف ابوحنیفه که می گفت مادام عین را ضامن دیگر منافع را ضامن نیستی.

یکی از حضار: یعنی الخراج بالضمان را می خواهد رد بکند؟

آیت الله مددی: می خواهد رد بکند.

آن وقت این به نظر من اصلاً این روایت چون مرحوم آقایان علمای ما اشکال کردند که ما یک دلیل روشنی نداریم که ضمان قیمی به قیمت باشد. من به نظرم این روایت اصلاً مفادش همین است. اصلاً مفاد این روایت این است این که قد اطنب بعض، اگر صاحب جواهر قدس الله نفسه این معنا را می فرمود خیلی قشنگ بود، اصلاً این روایت شاهد خیلی واضحی است، عرض کردم من یک نکته فنی را خدمتان عرض کردم و آن نکته فنی این است که یک مقدار قضیه خارجییه است و استفتاء است. بعد اواخر سوال بحث نکته فنی دارد، این نکات فنی همان به قول آقایان قضیه حقیقه و مسئله فقهی است. اصلاً دیگر از قصه استفتاء خارج است، و اگر خوب دقت بشود خیلی این سوال لطیف است یعنی این سوال و جواب در زمینه فقهیش خیلی لطیف است، سوال اولش آیا منافع مستوفاء را در پانزده روزی که طول کشید آیا ضامن هست یا نه؟ امام می فرماید بله منافع مستوفاء را ضامن است.

دو: آیا اگر مصارفی کرد و خرج کرد این جای منافع مستوفاء می نشیند؟ فرض کنید پانزده روز از این حیوان استفاده کرد، خب در مقابل هم پانزده هزار تومان علف بهش داد، کسر و انکسار می شود. خیلی لطیف است، رأیت لو بدراهم، امام می فرماید نه، لائنک غاصبٌ نعم، این جا کسر و انکسار نکنید، خیلی سوالات دقیق است. اول سوالش از مسئله منافع مستوفاء است، بعد سوالش از مصارف است، چیزی را که من خرج کردم، نکته اش روشن شد. شما می گوئید اگر باید پول منافع را بدهید از آن ور هم من خرج کردم. این خرج جای آن، استفاده کردم و خرج هم کردم، امام می گوید نه، حالا این کلام امام را خوب دقت بکنید اطلاق دارد، علما اصطلاحی دارند که اگر شما در موردی خرج کردید اگر قصد تعویض داشتید استحقاق دارید، قصد مجانبت داشتید دیگه ندارید، فرض کنید شما مثلاً گوسفند همسایه را در خیابان و بیابان دیدید، به خانه بردید و دو سه شبانه روز بهش علف دادید، قصدتان این بود که اگر همسایه یا رفیقتان پیدا شد ازش پولش را بگیرید، شما می توانید مطالبه بکنید، اما اگر در وقتی که این علف را دو سه روزی می دهید قصدتان تبرع و خیرات بود، واقعا قصد خیر کردید. اگر شما قصد تبرع کردید دیگه حق مطالبه ندارید، حتی بالاتر از این حق تغییر نیت هم ندارید. مثلاً شما قصد تبرع داشتید رفتید گفتید من دیدم حیوان را سرتان نگه داشتید قریهٔ إلی الله، حالا هم بردار حیوانت را ببر. بعد از دو سه روز گفتید من رایم برگشت، پول آن علف را به من بده، دیگه نمی تواند برگردد. چون عرض کردم این سنخ مسائل از قبیل صرف الوجودند، وجود دوم ندارند، فرد دوم ندارند. قصد تبرع کرد تمام شد، الواقع لا ینقلب عما وقع علیه، دیگه عوض نمی شود. روشن شد؟ این جا ظاهراً ابو ولاد نظرش این است که اگر من علف دادم به قصدی که از آن بگیرم، یا در مقابل منافع، این جا آن قاعده جاری می شود اگر قصد تبرع کردم حق ندارم، قصد تعویض کردم، قصد این که ازش بگیرم حق دارم، امام می گوید نه هر نحوی باشد حق ندارم. چون لائنک غاصب، خیلی لطیف است یعنی سوال و جواب یعنی شما حتی اگر غصب کردید که بعد از آن بگیری یا بگویی که من پانزده روز است که زیادی می روم، این علف هم به جای آن پانزده روز. قصد کردی، امام می خواهد بگوید قصد هم کردی اثر ندارد. خوب دقت بکنید! قصد هم بکنی اثر ندارد، لائنک غاصب، آن در جایی است که غاصب نباشد، آن جا قصد تاثیرگذار است، اما تو اگر غاصب بودی دیدی تاثیرگذار نیست.

.....

مسئله سوم خب شما که گفتید منافع است، خود عین چطور اگر تلف شد؟ می گوید بله ضامنی، حالا لطیفترش، مسئله چهارم، اگر نقص پیدا کرد خوب دقت بکنید پایش شکست آیا ضامن هستم یا نه؟ دقت می کنید چقدر لطیف است. در آن جا امام می فرماید علیک ما بین صحت و عیب یوم تردّه، یعنی چه؟ خوب دقت بکنید! یعنی اگر حیوان را سالم به صاحبش برگرداندی ضامنی، آن عیب را ضامنی اما اگر مثلاً روز دوم و سوم پایش شکست، بعد دو سه روز هم مرد، دیگه به عنوان نقص ضامن نیستی، آن جا نقص را عیب می گیرد، نقص عیب، ضمان عیب می گیرد. خوب دقت بکنید چی می خواهیم بگویم. اگر این پایش شکست یک تفاوتی پیدا کرد به خاطر تفاوت صحیح و معیّب مثلاً به دویست هزار تومان لکن بعد برد، دیگه این دویست هزار تومان در مقابل قیمت حیوان جدا نمی شود. این نکته فنی را دقت بکنید خیلی لطیف است. اگر سالم ردش کردی آن دویست هزار تومان را باید بدهی، توجه می کنید؟ اگر حیوان بعد از آن نقص مرد یعنی فرق گذاشتند بین نقص و بین منافع، خوب دقت شد؟ منافع مستوفاء را مطلقاً ضامنی، چه سالم ردش بکنی و چه مرده حتی اگر مرد ضامن عین هستی، ضامن منافع مستوفاء هم هستی، اما ارش، مابه التفاوت بین صحیح، روشن شد؟ در ارش لذا گفت ما بین الصّحّة و المعیّب یوم تردّه، یعنی اگر ردش کردی سالم بود، ملتفت شدید؟ حیوان را دادید آنجا باید ارش را بدهی، تفاوت بین صحیح و معیّب را بدهی، اما اگر مرد دیگه دو تا از شما نمی گیرند، یکی ضمان عین و یکی ضمان عیب، دویست هزار تومان بابت عیب از شما بگیرند و بعد هم پول قاطر را از شما بگیرند، اگر رد کردی ضامنی، اگر رد نکردی دیگه ضمان ندارد. پس اگر این مسئله این جور باشد روایت خیلی لطیف است، انصافاً روایت دقت عجیبی دارد، پس بنابراین یکی منافع مستوفاء، البته در روایت منافع غیر مستوفاء نیامده. اگر یادتان باشد در بحث منافع غیر مستوفاء هم که تعرض کردیم شیخ گفت روایت ابی ولاد اشعار دارد، مراد از اشعار این است. در روایت ابی ولاد مطلق منافع ذکر نشده، منافع مستوفاء چون پانزده روز سوارش شده، نگفت پانزده روز پیش من بود، این پانزده روز سوارش شده است. این را اصطلاحاً منافع مستوفاء می گویند.

یکی از حضار: اگر معیّب شد و مرد

آیت الله مددی: دو تا ضمان ندارد دیگه

یکی از حضار: بله یک ضمان است ولی آیا آن معیبی که مرده قیمتش پایین تر است تا نسبت به

آیت الله مددی: خود عین را حساب می کنند.

یکی از حضار: خود عین کدام؟

آیت الله مددی: عین سالم را حساب می کنند. وقتی عین سالم حساب شد عیب هم داخلش می شود.

انصاف قصه این روایت مخصوصا ذیلش، مرحوم شیخ می گویم خیلی ملانقطی حساب کردند، این را اگر در این فضایی که من خدمتان عرض کردم باشد بسیار روایت عجیبه ای است انصافا، خیلی نکات لطیفی را دارد.

یکی از حضار: به هر حال یوم خالفته را ما می توانیم استفاده بکنیم؟

آیت الله مددی: یوم خالفته را چرا؟ دقت بکنید، من نظرم این است که خود این روایت ناظر به این است که اصولا بغل قیمی است، اساسا روی قیمت می رود. یوم خالفته را چرا امام فرمودند؟ یعنی می خواستند بگویند این حیوان از روزی که تو مخالفت کردی غصب است، چرا؟ چون این شبهه بود که من اجاره کرده بودم، چون مستاجر یدش امانی است.

کلمه یوم خالفته را به خاطر این که این خیال نکند من حیوان را اول اجاره کرده بودم پس ید من امانی بود یا به قول آقایان استصحاب ید امانی، از اول ید من امانی بود. دقت می کنید؟ پس من الان این قاطر را پانزده روز رفتم و آمدم اضافه، ید من امانی بود، امام می فرمایند نه از همان روز مخالفت ولو حیوان پیش تو موجود بود نسبت به منافع که غصب بود این غصب صدق می کند و نمی خواهد در آن روزی که بهش رد، نه، از روزی که تو مخالفت کردی غصب منافع صدق کرد، نه غصب عین، غصب عین نبود اما از روزی که مخالفت کردی حکم غصب پیدا می کند. و لذا این یک مطلب.

یک مطلب دیگه این که مرحوم شیخ گفت که متعلق به نعم باشد و ترکیب لغوی، ببینید دقت بکنید بحث متعلق به نعم نیست، ببینید وقتی که انسان در کلام ظرف و جار و مجرور به قول معروف، به قول آقایان ظرف یا به تعبیر خود کتاب مغنی، مغنی چون باب دوم و سوم را نیم خوانند، اول و چهارم را می خوانند. باب دم و سوم هم خیلی نافع است، باب دوم و سوم در احکام ظرف و مظروف و حروف

است، خیلی نافع است باب دوم و سوم. در باب ظرف و اینها که احتیاج به یک متعلق دارد مراد از متعلق اصولاً در کلام این است که آنچه که در مجموع کلام است حالا می خواهد ملفوظ باشد یا نباشد، ببینید یک عبارتی که در الفیه ابن مالک دارد و فی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه إذ عرف، اگر گفت کیف زید گفتید دنف یعنی زید دنف، من فکر می کنم، ابن مالک نحوی فوق العاده است و یک شاعر فوق العاده ای هم هست، در شعر هم خیلی فوق العاده است. ببینید فزید استغنی عنه، این استغنا تعبیر کرد، خیلی تعبیر زیباست، نیازی بهش نیست، چرا؟ چون فضای کلام. متاسفانه آقایان نحوی ها و ادبا فقط لفظ را حساب کردند، این غلط است، آن فضا را باید حساب کرد، وقتی گفت ألیس کان یلزمی گفت نعم، این فضا یلزمی است نه این که متعلق به نعم باشد که بگویید یوم خالفته شاید شیخ خیال فرموده این متعلق به نعم است. نه وقتی سوال کرد ألیس یلزمی، ببینید! این مثل و فی جواب کیف زید قل دنف است. اگر گفت کیف زید گفت دنف یعنی مریض، این مریض یعنی زید مریض، این مال فضای کلام است، آن چه که ما در باب ظرف و مظروف داریم که ناقص هستند و باید متعلق داشته باشند.

سواء ملفوظ باشند یا فضای کلام باشد، البته ما متعارفمان در فضای کلام مثلاً ظرف لغو می گویند، مثلاً زید فی الدار یعنی ثابت، نه این فقط نیست. فضای کلام اعم است. مثلاً در این جا خوب دقت بکنید، من از مرحوم شیخ تعجب می کنم. می گوید لا یساعده التركيب اللغوی، چه ترکیب لغوی مساعدش نیست؟ وقتی گفت ألیس کان، ببینید این می خواهد در حقیقت آن شبهه ابوحنیفه را مطرح بکند که رأیت لو عطب البغل أو نفق ألیس کان یلزمی؟ قبول داری که ضمان عین هست، ألیس، قال نعم، یعنی چه؟ یعنی یلزمک، آن فضای یلزمی را با نعم، نه این که به لفظ نعم متعلق باشد که ایشان می گوید لا یساعده التركيب اللغوی، قطعاً ترکیب لغوی مساعد با همین است. این تعبیر ابن مالک به نظر من خیلی دقیق است. فزید استغنی عنه، نیازی بهش نیست، چرا؟ چون در فضا موجود است، وقتی گفت زید در فضای کلام موجود است، چون سوال از زید است در فضای کلام این مطلب است. انصافاً این مطلبی را که مرحوم شیخ فرمودند درست نیست و آنچه که من به ذهنم می آید روایت مبارکه کاملاً واضح است که مراد ضمان خود ذات بغل است و نظر به این است که به نظر من اینها به عکس بود، چون اینها به ذهنشان این بود که ما روایت در باب قیمی نداریم. این روایت اصلاً در باب قیمی است.

اصلا این مفاد روایت این است. آن مطلبی را که شیخ گفته یکی گفته بغل، قیمة المثل، اصلا این ها نیست، این احتمالاتی که مرحوم شیخ می دهند نیست، این احتمال سوم لکن این احتمال سوم را اضافه نکنید، اضافه به این معنا که اصلا امام کانما می خواهند بگویند که در مثل بغل ضمان اساسا به قمیت است، به حیوان نیست، اساسا به قیمت است و مطلب درست هم هست و این مطالبی را که مرحوم شیخ فرمودند انصافا جای ندارد.

بعد الثانية قوله أو يأتي صاحب البغل بشهود يشهدون أن قيمة البغل يوم اكتری كذا و كذا فإن إثبات قيمة يوم الاكتراء من حيث هو يوم الاكتراء لا جدوى فيه لعدم الاعتبار به فلا بد أن يكون الغرض منه إثبات قيمة يوم المخالفة

حالا ایشان بناء على أنه يوم الاكتراء لأن الظاهر من صدر الرواية

بینید این بحثی را که هست، عبارت ایشان را بخوانیم. می گویم متأسفانه خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی گاهی می فرمودند که رضوان الله تعالى عليه راجع به مرحوم حاج آقای رضای همدانی می فرمودند در جاهایی که بحث عقلانی باید بنویسد شیخ الرئيس فکر می کند و جایی که استظهار از روایت می کند مثل یک عرب بدوی فکر می کند، مثل یک عرب بدوی از روایت معنا را در می آورد. واقعا این خودش یک ذوق خاصی می خواهد فهم کلام، هم به لحاظ ادبیت و عربیت و هم به لحاظ اجوای فقهی، الان عرض کردم روایت اول هایش قضیه خارجیه است. بعد خیلی لطیف است. سوالاتش خیلی دقیق است. یعنی ضمان منافع، بعد مسئله مصارف، بعد مسئله ضمان عین، بعد مسئله ضمان ارش، تفاوت مابین این دو، واقعا خیلی لطیف است و این ارش را چجوری بگوییم، این ها حساب های بسیاری، حالا مرحوم شیخ چون دارد، بعدش من می گویم.

لأن الظاهر من صدر الرواية، حالا ایشان می خواهد بگوید که يوم اكتری را گفته، با این که اكتر، راست هم می گوید خب، روزی که اجاره کرده هیچ اثر ندارد چون روز اجاره یدش امانی است، غصبی هم مطرح نبوده، اجاره کرده. ایشان می گوید احتمالا روی این جهت چون مثلا امروز صبح اجاره کرده ظهر رفته تا قصر بنی حبیره و بعد رد شده، یعنی آن يوم الاكتر چون واضح است. مثلا در كوفه بود، كوفه می شناسند راه افتاده. یعنی به خاطر وضوح مطلب.

لأن الظاهر من صدر الرواية - أنه خالف المالك بمجرد خروجه من الكوفة

عرض کردم این قسمت های سوال چون قضیه خارجیه است ما الان دقیقا نمی توانیم استظهار بکنیم. چه روزی کرایه گرفته و کی راه افتاده؟ ما بین روزی که مخالفت کرده با روزی که کرایه کرد. اینها نمی شود و لذا من عرض کردم اول روایت قضیه خارجیه است. بعد به قضایای حقیقیه می شود که خیلی لطیف هم هست، نحوه سوال و جواب نشان می دهد که ابولاد مرد ملایی است، حالا حناط بوده، عرض کردم حناط عادتاً حنطه فروش است که گندم باشد، احتمالا حنوط هم از مال کفن مرده ها لکن بعید است.

لأن الظاهر من صدر الرواية - أنه خالف المالك بمجرد خروجه من الكوفة و من المعلوم أن اكتراء البغل لمثل تلك المسافة القليلة إنما يكون يوم الخروج أو في عصر اليوم السابق

عرض کردیم اینها قضایای خارجیه است و الان نکته اش را دقیقا نمی توانیم بیان بکنیم چون فاصله زمانی را نمی دانیم.

و معلوم أيضا عدم اختلاف القيمة في هذه المدة القليلة.

این ظاهرا این طور است، قضیه خارجیه است که چچور رفته، قاطر چقدر تندرو بوده، تند رفته، کند رفته، این خصوصیات را ما نمی توانیم اما انصافا عرض کردم ذیلش خیلی قابل اعتناست، صدرش قضیه خارجیه است.

و أما قوله ع في جواب السؤال عن إصابة العيب عليك قيمة ما بين الصحة و العيب يوم ترده فالظرف متعلق بعليك لا قيد للقيمة

اینجا باید برگشت، قيمة ما بين الصحة

إذ لا عبرة في أرش العيب بيوم الرد إجماعا

البته بین ما هست، این قول بین اهل سنت هست، عرض کردم ضمان های اساسی سه تاست: یکی ضمان غصب است، یکی ضمان تلف است و یکی ضمانی است که عین را رد می کند و بر می گرداند. ضمان اساسی سه تاست. ضمان غصب، یا قبض به اصطلاح یا اخذ. ضمان تلف و ضمان برگرداندن، می خواهد پولش را بدهد، بعد از پنج روز می خواهد پول آن حیوان را بدهد. الان قیمت آن حیوان چند است؟ این قسمتش بین شیعه اجماعی است یعنی یا شیعه گفتند ضمان الغصب، يوم الغصب یا گفتند يوم التلف، يوم الرد را کسی نگفته و

لذا بعضی ها باز به عکس مرحوم شیخ است. این یوم تردّه را علامت گرفتند که آنجا یوم خالفته نباید درست باشد چون اینجا یوم الرد دارد، یوم الرد را هم کسی قائل نداریم.

إذ لا عبرة في أرش العيب بيوم الرد إجماعا

مراد از اجماعا بین شیعه دو قول است، غصب یا تلف، یوم الرد را ما نداریم.

لأن النقص الحادث تابع في تعيين يوم قيمته لأصل العين فالمعنى عليك أداء الأرش يوم رد البغلة

مرحوم صاحب جواهر من تعجب می کنم، البته تعجب هم ندارد. در این جا عرض کردم صاحب جواهر طولانی صحبت کرده، بعد از این ایشان هم گفت اطنب، بعد از این عبارتی که دارد ایشان می گوید من یک نسخه صحیح، چون من می خواهم این مطلب را بگویم این را در حاشیه جامع الاحادیث، چون ندارد. این نسخه صاحب جواهر از کجا بوده، ایشان می فرماید یک نسخه صحیحی را من از تهذیب دارم که محشاه هم هست، به قول خودشان، حاشیه هم دارد، در نسخه من یوم ندارد، عليك قيمة ما بين الصحة و العيب تردّه، ایشان این جور نقل می کند. کاش که شیخ هم این را آورده بود. شیخ قطعاً جواهر را دیده، حالا شاید اعتنا نکرده یا تا آخر نخوانده. صاحب جواهر دارد و حتی وقتی که می گوید بعضی ها آمدند گفتند مراد اعتبار به قیمت یوم رد است ایشان رد می کند، می گوید این حتما نسخه ما را ندیده. در نسخه صحیحی ای که من دارم، تعبیر می کند نسخه صحیحی محشاه، آن جا کلمه یوم نیست. حالا من خودم هم ننوشتم، باید در جامع الاحادیث بنویسم، جواهر می گوید آن جا کلمه یوم نیست. فکر نمی کنم در این کتاب ها باشد. در نسخه کافی این نسخه دارالحدیث که الان نگاه کردید نسخه دار الحدیث هست که در کافی یوم نباشد. اولاً تعجب ما از صاحب جواهر این است که این روایت را مرحوم شیخ طوسی از کافی گرفته، آشنا نبودن با احادیث این مشکلات را دارد. در کافی که هست و من الان خدمتان کردم که به نظر من یوم باید باشد. آن نسخه ایشان معلوم نیست صحیحی باشد، اصلاً مراد از یوم تردّه اشاره به این است که اگر ردش کردی آن روزی که ردش می کنی سالم بود باید ارش را بدهی، اگر سالم نبود قیمت عین را می دهی، آن نکته فنی را که من عرض کردم. اینها هیچ کدامشان ملتفت آن نکته فنی نشدند. دقت کردید؟ این یوم تردّه اشاره به این است که اگر ردش کردی قاطر را سالم رد کردی ارش

.....

بده، اگر سالم رد نکردی همان ضمان عین است. یعنی روشن شد؟ فرق است بین ضمان منافع مستوفاء و ضمان نقص، ضمان منافع مستوفاء به هر حال شما منافع را ضامنی، سالم رد بکنی یا بمیرد، منافع مستوفاء را باید بدهی، ابوحنیفه می گفت اگر زنده بود نمی خواهد بدهی، اگر هم مرد جزء خود حیوان حساب می شود، امام می فرماید در نقص این طور است، این در نقص درست است، اگر پایش شکست اگر سالم رد کردی دیگه باید بدهی. اما اگر مرد دیگه نمی خواهد بدهی. پس این فرق بین، ابوحنیفه می گوید منافع مستوفاء به هر حال داده نمی شود. سالم رد کردی چون حیوان را سالم دادی، سالم هم رد نکردی ضمان عین، لذا این دارد هی سوال می کند، می گوید اگر شما گفتید ضمان منافع ضمان عین چه؟ می گوید ضمان عین هم محفوظ است، این نکته فرق بین کلامی است که امام علیه السلام با ابوحنیفه دارد.

آقایان به اصل مصدر مراجعه نمی کنند، می دانید که این الحمدلله کاملاً متعارف بود، کتاب تهذیب را نگاه بکنند یا کافی را نگاه بکنند. مرحوم صاحب تهذیب از کافی گرفته. شما چرا از نسخ کافی نقل نمی فرمایید؟ عرض کردم یک مدتی این را ما داریم. مثلاً مرحوم علامه در کتاب مختلف چون من روی مختلف کار کردم، عجیب است که از کافی نقل نمی کند، فقط از تهذیب نقل می کند، چند دفعه این را گفتم و نمی دانیم چرا، و تاثیرگذار در فقه است. مثلاً می گوید این حدیث ضعیفٌ رواه الشيخ، مثلاً و یردّ علیه که این حدیث ضعیفٌ، همان حدیث با همان سند در کافی است و صحیح است. یعنی گاهی تاثیرگذار است، این خیلی تعجب است احکام الهی و تاثیرگذار و به کافی مراجعه نکردن خیلی عجیب است، این در کتب علامه هست.

بعد ایشان و یحتمل أن یكون قیداً للعیب. دون العیب القلیل الحادث اولاً، لكن یحتمل أن یكون العیب قد تناقص الی یوم الرد، بعد مطالبی را فرمودند.

بعد توضیحاتی را دادند که من متعرض نمی شوم.

ایشان خلاصه حرف ایشان یک مطلب یحتمل یحتمل است که ارزش ندارد.

نعم یمکن أن یوهن ما استظهرناه من الصحیحۃ

خوب دقت بکنید مرحوم شیخ خودش عقیده اش این است که روایت به يوم الغصب است، دقت کردید؟ با این که مشهور يوم التلف است.

بأنه لا یبعد أن یكون مبنی الحكم فی الروایة علی ما هو الغالب فی مثل مورد الروایة من عدم اختلاف قيمة البغل فی مدة خمسة عشر یوما و یكون السر فی التعبير بیوم المخالفة دفع ما ربما یتوهمه أمثال صاحب البغل من العوام أن العبرة بقيمة ما اشتری به البغل بگوید من حیوان را این قدر خریدم، امام می فرماید نه از روزی که غصب کرده.

و إن نقص بعد ذلك لأنه خسر المبلغ الذی اشتری به البغلة.

و يؤیده التعبير عن یوم المخالفة فی ذیل الروایة بیوم الاكتراء فإن فیهِ إشعارا بعدم عناية المتکلم بیوم المخالفة بعد ایشان هی اخذ و رد می کنند.

و الحاصل إلا أن یقال بعد یویده و بعد ایشان وارد یک بحث دیگری می شوند، این روایت یک مشکل دیگری هم دارد، حالا من مشکلات این قسمتش را گفتم. روایت یک ذیلی را دارد که می گوید آن طرف قسم بخورد. بعد می گوید یا اقامه بینه بکند. این هم مشکل درست کرده است که طرف اگر مثلا منکر به حسب ظاهر است این قول ایشان است و بینه نمی خواهد، منکر نیست، چرا؟ می گوید قسم بخورد. این قسمت دوم.

پس بنابراین من دیگه آن حل مطلب را گفتم، بقیه کلمات ایشان و بزرگان را بعد نگاه بکنید، حق در مطلب همین نکته ای است که عرض کردیم این روایت مبارکه ناظر به این نیست که قيمة يوم الغصب یا يوم التلف باشد، آن قيمة يوم التلف را که هست حسب القاعده قائل شدند و إلا روایت به يوم التلف هم نمی خورد. گفته شده ولی نمی خورد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين